

مصدق دهم غامض مالیت، سندات

مصدق دهم غامض مالیت، عنوان سندات است که در کنار سهام مطرح است به عنوان اوراق مالیه ای که شرکت های سهامی از طریق بازار بورس یا بانک ها عرضه می کنند. در حقوق و قانون، از سندات تعبیر به اوراق قرضه شده است. محل کلام این است که آیا خود سندات مال هستند یا این که همانطور که از اسمشان ظاهر است مجرد سند و وثیقه برای شیء آخراند که آن شیء، مال است. همچنین طبق سند بودن و مال نبودن، معامله ای که به اسم بیع سندات انجام می شود، از نظر تخریج فقهی داخل در کدام یک از عناوین معاملی است (مصدق اقراض است یا بیع یا معامله دیگر).

بحث اول، مالیت داشتن سندات

مرحوم آقای خوئی در منهاج، سندات را در کنار سهام گذاشته اند و یک حکم را بر هر دو بار کرده اند و فرموده اند بیع و شراء این اسهم و سندات جائز است. اما همان طور که قبلاً هم اشاره شد، در جای دیگر در مورد سندات فرمودند که سند بما هو سند قابل بیع نیست. همچنین در برخی مصادیق سند مثل چک که سند بودنش مسلم است در جواب برخی استفتائات فرموده اند اگر خود ورقه چک با قطع نظر از ما بازاء آن مالیت عرفی داشته باشد، آثار مال بار می شود. کسی که برای اداره دولتی کار می کند و حقوقش را به نحو چک پرداخت کرده اند، این که آیا قبض مال صدق می کند تا خمس داشته باشد یا نه، مبتنی بر مالیت عرفیه داشتن چک است، و از برخی جواب های ایشان استظهار می شود که خود چک را دارای مالیت عرفی می دانند. پس خود سند ها مالیت ندارند هر چند برخی مصادیق آن ممکن است مال باشند.

اما در منهاج برخی اعلام، کلام آقای خوئی تغییر داده شده و در قسمت سندات گفته اند معامله سندات به دو شکل متصور است،^۱ تصویر دو شکل مبتنی بر این است که خود سند مالیت ندارد.

مرحوم آقای صدر هم در البنک اللاربوی بعد از مفروغ عنه گرفتن این که سندات مالیت ندارد، به دنبال تخریج فقهی معاملات واقع بر سندات رفته اند، که نشان می دهد اصل مال نبودن خود سندات را مسلم گرفته اند.

^۱ - منهاج الصالحین (للسیستانی) ج ۱ ص ۴۳۸-۴۳۹

وجه اشتراک و افتراق بین سهام و سندات

برای روشن شدن مطلب، باید خصوصیات سندات در مقابل سهام را بررسی کنیم. قبلاً بیان شد که خریدار سهم در سودهای حاصله شرکت شریک است برخلاف سندات که خصوصیات متفاوتی با سهام دارد هرچند در بعضی خصوصیات هم مشترک اند. مثلاً هر دو به صورت واحد واحد و هر واحدی از سندات مثل واحدی از سهم مبلغ معینی دارد. وجه مشترک دیگر بین سهام و سندات این است که آن واحد دیگر قابل تجزیه نیست. وجه مشترک سوم این است که هم سند و هم سهم قابلیت تداول دارند و می توانند آن را به دیگری بفروشند.

اما در کنار این خصوصیات مشترک، یکی از فوارق سهم و سند این است که دارنده سهم در سود و ضررهای حاصل برای شرکت شریک است، اما در مورد سندات این طور نیست ولو از طریق شرکت سهامی این سند را گرفته باشد. البته به جای نصیب از سود تجارت، برای این حاضر باشد که اقدام به خرید سند کند نفع و فائده به صورت قطعی باید به او برسد لذا شرکت سهامی تعهد می کند که بعد از مدت معین اگر صاحب سند، آن را بیاورد مبلغ اضافه ای به او بدهد. لذا معین بودن مدت، خصوصیتی است که در مورد سندات به عنوان قید ذکر می شود اما در مورد سهام ذکر نمی شود.

واقع نشر اوراق قرضه این است که شرکت برای ادامه کار وقتی می بیند سرمایه کافی ندارد، از مردم قرض می گیرد. در قانون تجارت هم این تفاوت به چشم می خورد؛ زیرا در تعریف سهم گفته اند بعضی از سرمایه شرکت است که افراد می خرند، اما در مورد سند (اوراق قرضه) چنین چیزی نگفته اند بلکه گفته اند سند و وثیقه مالی است که شرکت از اشخاص می گیرد یعنی اوراق قرضه ورقه ای است که مبین مبلغی وام است با بهره معین، و به این خصوصیت که فقط صاحب سهام نصیبی از سود حاصل دارد تصریح کرده اند.

پس فارق اول بین سهام و سندات این است که در تعریف سهم، شراکت در راس المال اخذ شده اما در تعریف سند عکس آن مطرح است یعنی وثیقه ای است برای مبلغی وام.

فارق دوم این است که صاحب سهم در سود حاصل از تجارات شریک است و همین طور در خسارات برخلاف صاحب سند که بهره معین خود را می گیرد چه شرکت سود کند یا خسارت ببیند.

فارق سوم این که صاحب سهم طبق قانون شرکت در اداره شرکت ها دخالت می کند مباشرة یا وکالتا اما برای صاحب سند چنین حقی تعریف نشده است.

با توجه به این خصوصیات که برای اسنادات یا اوراق قرضه وجود دارد در مقابل سهام ، معلوم میشود که ورقه سند مال مستقل نیست بلکه نشاندهنده مبلغی است که آن مبلغ، جزء راس المال شرکت نیست هرچند در مورد سهم هم این نظر به عنوان یکی از احتمالات مطرح بود .

بنابراین احکام مال برخورد سند بنفسه مترتب نمی شود، لذا اگر گفتیم از شرایط بیع این است که مبیع مالیت مستقل داشته باشد بیع سند بیع ممضی عند الشارع نیست و مثل فروختن چک خواهد بود و فقط ما بازاء آن که محکی چک است قابل خرید و فروش است با شرایطی که وجود دارد.

لذا اصل بحث در مورد مصداق دهم روشن است که سند ها یا اوراق قرضه مالیت ندارند، چه از طریق شرکت های سهامی و چه از طریق ادارات دولتی یا بانک چاپ و نشر شود.

اوراق مشارکت

ذکر این نکته مفید است که برای اوراق قرضه، اقسامی ذکر شده است که یکی از آنها اوراق مشارکت است.

اوراق مشارکت: اسنادات خاصی هستند که توسط دولت، شهرداری ها و شرکتهای دولتی یا خصوصی برای تأمین اعتبار طرح های عمرانی، تولیدی و خدماتی کشور به اسم اوراق مشارکت ارائه می شوند اما به حسب لبّ و محتوی نوعی از اوراق قرضه است. خصوصیت این اوراق این است که پول های دریافتی از صدور این اوراق تنها باید در طرح های مشخص عمرانی، تولیدی یا خدماتی به کار گرفته شوند ، اما در اوراق قرضه برای صادرکننده محدودیت خاصی وجود ندارد و تعبیر به اوراق مشارکت به مناسبت آن است که خریداران در فعالیت های عمرانی و تولیدی یا خدماتی مشارکت می کنند والا واقع آن چیزی جز همان اوراق قرضه نیست.

پس در مورد سهام براساس برخی از احتمالات مالیت مورد قبول قرار گرفت اما در مورد اسنادات، مقومات مالیت وجود ندارد و خود سند چیزی نیست که یبذل بازائه مال باشد.

بحث دوم، تخریج فقهی معامله بنابر عدم مالیت اسنادات

بعد از بناء بر این که اسنادات مال مستقل نیستند، باید بحث کنیم معامله ای که در اعطاء اوراق قرضه و گرفتن پول از مردم بابت این اعطاء واقع می شود، از نظر فقهی چه تخریجی دارد ولو اسما بیع است؟ در کلمات مرحوم آقای صدر و همین طور بعض اعلام در منهاج آمده است که این عملیات به دو نحو قابل تخریج است:

تخریج اول این است که قرض باشد یعنی شرکت سهامی به مقدار مبلغی که روی ورقه ها نوشته شده از مردم قرض می گیرد و ورقه، سند مبلغی خاص است و در حقیقت به جای چک، سند با این شکل خاص را چاپ کرده اند و سند را وثیقه بر آن قرار داده اند.

طبق این تخریج، تعهد شرکت به این است که بعد از گذشت مدت بعد از این که شخص سند را تحویل می دهد به او سودی بدهد. طبعاً این عمل مصداق قرض ربوی خواهد بود.

اما این که نحوه قرض دادن چه جور است، بستگی دارد به این که متداول در شرکت ها چیست. آقای صدر در این قسمت فرموده است که مثلاً اگر روی برگه نوشته شده هزار دینار، این ورقه به متقاضی به مبلغ نهصد و پنجاه دینار ارائه می شود، و بعد از گذشت مثلاً دو سال، هزار دینار را به او می دهند. اما دیگران گفته اند آن چه خارجاً متعارف است، این است که ورقه را به همان مقدار می فروشند و سود را اضافه بر آن می گیرند و تضمین سود می کنند. علی ای حال این مطلب مهم نیست، و مهم این است که در تخریج اول خریدار قرض می دهد و صاحب شرکت قرض گیرنده است، و چون شرط زیاده شده مصداق ربا خواهد بود.

تخریج دوم: از راه بیع است زیرا تملیک همان طور که به نحو قرض متصور است به نحو بیع هم متصور است، یعنی مثلاً هزار دینار نسیه را می فروشند به نهصد و پنجاه دینار نقد که می شود مصداق بیع پول نه قرض آن. در تخریج اول، خریدار سند قرض دهنده بود و شرکت قرض گیرنده، اما در این تخریج شرکت فروشنده است و متقاضی سند خریداریا به عکس یعنی متقاضی سند نهصد و پنجاه دینار نقد را به هزار دینار مؤجل می فروشد.

این که آیا چنین عملی یعنی فروش مبلغ نقد به مبلغی دیگر نسیه به زیاده صحیح و جایز است یا نه، محل کلام است و به سه وجه به جواز این عمل اشکال شده است که در جلسه بعد مطرح خواهد شد. اما وجه جواز این است که معامله ای است مثل سایر معاملات، و پول از معدودات است لذا ربای معامله مطرح نمیشود، و چون از قبیل بیع است نه قرض، لذا ربای قرضی هم قابل تصور نیست.